جلسه 791

دوشنبه 24/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

راجع به مفهوم آیه نبأ دو اشکال دیگر مطرح است:

اشکال اول: اینکه گفته می شود مورد آیه نبأ خبر از ارتداد بنی المصطلق هست. ولید خبر داد که بنی المصطلق مرتد شده اند و مسلمین آماده جنگ با آنها شدند. در مسأله ارتداد قطعا اگر مخبر عادل هم باشد قولش مقبول نیست. این موضوعات با شهادت عدلین ثابت می شود. پس آیه نسبت به مورد خودش نمی تواند مفهوم داشته باشد. اگر بخواهد آیه مفهوم داشته باشد که خبر را اگر عادلی آورد راجع به آن تحقیق لازم نیست بکنید و قول عادل را قبول کنید بدون تحقیق، اگر همچنین مفهومی در آیه منعقد بشود یلزم منه خروج مورده، و خروج المورد مستهجن. خطابی بخواهد شامل مورد خودش شامل شأن نزول خودش نشود، این تخصیص مورد مستهجن است. ولذا نتیجه می گیریم پس آیه نبأ مفهوم ندارد، چون اگر مفهوم داشت باید موردش را از این مفهوم تخصیص می زدیم و هذا مستهجن.

مرحوم شیخ فرموده است که: در آیه نبأ موضوع برای وجوب تبین نبأ جنس فاسق هست، النبأ إن جاء به فاسق أی طبیعی الفاسق. طبیعی فاسق شامل یک فاسق می شود شامل دو فاسق هم می شود. آنوقت مفهومش این می شود که النبأ إن لم یجیء به فاسق فلایجب التبین عنه، یا بفرمائید النبأ إن جاء به عادل فلایجب التبین عنه، طبیعی عادل اگر خبری بیاورد تبین در آن لازم نیست. طبیعی عادل می تواند یک عادل باشد می تواند دو عادل باشد. ما اگر آمدیم در مورد شأن نزول آیه که خبر از ارتداد بنی المصطلق هست گفتیم باید خبر عادل متعدد باشد، این تخصیص مفهوم آیه نبأ نخواهد بود. مفهم آیه نبأ در مورد إخبار از ارتداد بنی المصطلق تخصیص نمی خورد.

فقط النبأ إن جاء به عادل فلایجب التبین عنه در مورد شأ نزول آیه یک قیدی می خورد، وآن قید این است که به شرط تعدد. تخصیص مفهوم لازم نمی آید.

اگر موضوع در آیه نبأ شخص واحد بود، نبأ شخص واحد یعنی خبر یک نفر این موضوع بود در آیه، که اگر آن یک نفر فاسق باشد باید تبین بکنید، ومفهومش این بشود که خبر شخص واحد اگر آن شخص عادل باشد تبین از آن لازم نیست. اگر اینطور بود بله اشکال وارد بود. چون در مورد إخبار از ارتداد بنی المصطلق خبر شخص واحد حجت نیست چه عادل باشد و چه فاسق باشد. اما آیه که ندارد نبأ شخص واحد. خبر را اگر فاسق بیاورد، جنس فاسق، ندارد فاسق واحد، مفهومش هم این می شود که خبر را اگر عادل بیاورد، آن هم جنس عادل، اطلاق مفهوم می گوید که یک عادل هم اگر خبر آورد کافی است. ولی این اطلاق قابل تقیید است، تقیید اطلاق مفهوم در مورد شأن نزول آیه غیر از این است که ما ملتزم بشویم به تخصیص آن وبگوئیم اصلا شامل مورد شأن نزول آیه نمی شود. نخیر شامل می شود منتهی قید می خورد، که خبر عادل در مورد ارتداد یک قوم موقعی وجوب تبین ندارد که منضم بشود به آن خبر عادل دوم.

سؤال وجواب: اگر یکی بگوید سألته عن اکرام زید؟ بعد در جواب بگویند: إن کان العالم عادلا فأکرمه. خب زید اگر یک شرطی برای وجوب اکرامش فرض شد، وجوب اکرام زید مشروط شد به اینکه زید معمم باشد در حالی که لباس روحانی پوشیده است، این مشکلی ندارد. إن کان العالم عادلا فأکرمه لطمه نمی بیند، او اطلاقش محفوظ است. در مورد شأن نزول یک خطاب ما اگر قیدی زدیم دلیل نمی شود که به کل خطاب آن قید را بزنیم.

اقول: این فرمایش مرحوم شیخ فرمایش متینی هست. توضیح ذلک:

می گوئیم اولا تنوین در لفظ فاسق در آیه ظهور ندارد در تنوین وحدت، تنوین تنکیر هست اما تنوین وحدت نیست. ولذا عرف از منطوق آیه نبأ استفاده می کند که خبر فاسق اعتبار ندارد چه یکی باشد جه متعدد باشد. إن جاءکم فاسق اگر فاسقی خبر آورد آن را قبول نکنید حالا اگر دو تا فاسق خبر آوردند باز به او اعتناء نکنید.

پس اولا تنوین فاسق ظهور ندارد در تنوین وحدت، تا بعد بیائید بگوئید که النبأ إن جاء به عادلٌ که مفهوم آیه نبأ خواهد بود او هم تنوینش می شود تنوین وحدت، النبأ إن جاء به عادلٌ می شود أی عادل واحد، بعد اشکال کنید که شامل شأن نزول آیه نمی شود. نخیر، اصلا فاسق هم تنوینش وحدت نیست، ظهور ندارد در تنوین وحدت، تنوینش تنوین تنکیر است.

ثانیا: برفرض فاسق تنوینش تنوین وحدت باشد، مفهوم آیه نبأ این نیست که النبأ إن جاء به عادل فلایجب التبین عنه، اینکه مفهوم نیست، مفهوم این است که النبأ إن لم یجیء به فاسق فلایجب التبین عنه. خب این خیلی واضح است که صادق هست این مفهوم هم بر آن موردی که یک عادل خبر بیاورد یا دو عادل خبر بیاورد.

سؤال وجواب: حالا منطوق فرضش فاسق واحد است. بحث در این نیست که النبأ إن جاء به فاسقان هل یجب التبین عنه ام لا، او را که از خارج می دانیم که تا خبر فاسق مفید علم نباشد ارزشی ندارد. اشکال اینجا نیست. اشکال این است که النبأ إن جاء به فاسق مفهومش این نیست که النبأ إن جاء به عادل، تا بعد بگوئید تنوین فاسق تنوین وحدت است، پس تنوین عادل هم می شود تنوین وحدت، و این مفادش این است که النبأ إن جاء به عادل واحد فلایجب التبین عنه. بعد هم اشکال کنید که در شأن نزول آیه که قطعا نمی شود این را پذیرفت که النبأ إن جاء به عادل واحد فلایجب التبین عنه. ما می گوئیم برفرض فاسق منوّن باشد به تنوین وحدت مفهوم آیه نبأ این است که النبأ إن لم یجیء به فاسق فلایجب التبین عنه، این مفهوم اطلاق دارد سواءا جاء به عادل واحد فلایجب التبین عنه أو جاء به عادلان فلایجب التبین عنه، این اطلاق مفهوم در مورد شأن نزول آیه تقیید می خورد، می گوید در مورد إخبار از ارتداد یک قومی النبأ إن لم یجیء به فاسق فلایجب التبین عنه در مورد ارتداد یک قوم خبر را باید دو عادل بیاورند. این تخصیص مفهوم نیست تقیید مفهوم است، در مورد شأن نزول آیه تقیید می خورد این مفهوم به اینکه باید خبر عادل متعدد باشد.

 بعضی ها جواب دیگری داده اند، گفته اند که: اصلا آن چیزی که مستهجن است این است که مورد یک خطاب از منطوق خطاب خارج بشود، اما خروج مورد از مفهوم یک خطاب اینکه محذوری ندارد. مثلا اگر کسی بیاید بگوید که هل یجب اکرام زید، مولا بفرماید إن کان العالم عادلا فأکرمه. زید اگر عادل باشد، عالم که هست، اگر عادل هم باشد باز وجوب اکرام نداشته باشد، این تخصیص منطوق خطاب است، این مستهجن است، شما گفتید سألته عن اکرام زید العالم، مولا جواب داد إن کان العالم عادلا فأکرمه، بعد زید تخصیص بخورد که الا زیدا، فإنه و لو کان عالما فلایجب اکرامه. خب این مستهجن است که وقتی می گویند هل یجب اکرام زید العالم، مولا بفرماید إن کان العالم عادلا فأکرمه، بعد با مخصص منفصل بیاید بگوید ولکن زید اگر عادل هم باشد اکرامش واجب نیست. این مستهجن است. اگر اینطور بود که زید واجب الاکرام نبود حتی در فرضی که عادل باشد پس چرا شما در جواب سؤال ما از وجوب اکرام زید فرمودید إن کان العالم عادلا فأکرمه؟ اما اگر زید عادل هم نباشد بخاطر یک سبب دیگری وجوب اکرام داشته باشد، مثلا هاشمی باشد، وزید اگر عادل هم نباشد بخاطر هاشمی بودن وجوب اکرام داشته باشد خطاب مستهجن نیست. إن کان العالم عادلا فأکرمه. زید هم اگر عادل باشد وجوب اکرام دارد، اگر عالم هم نباشد بخاطر هاشمی بودن وجوب اکرام دارد. این چه استهجانی دارد؟ نگفت وجوب اکرام زید مستند است به عادل بودن او، بلکه یک خطاب عامی را این فرمود. وقتی گفتند هل یجب اکرام زید؟ مولا فرمود إذا کان العالم عادلا فأکرمه. مفهومش این است که إذا لم یکن العالم عادلا فلایجب اکرامه، ولکن زید فعلا عادل است یا محتمل العدالة است مولا به نحو قضیه شرطیه فرموده إذا کان العالم عادلا فأکرمه. حالا اگر بگوئیم یا مولا زید عالم نیست ولی ما تحقیق کردیم سید هاشمی است، ممکن است مولا بفرماید العالم إن کان هاشمیا فأکرموه ایضا، اشکال دارد؟

سؤال وجواب: مفهوم دارد، ولکن مفهوم قابل تقیید است، استهجان ندارد این تقیید.

الان در مورد ولید بن عقبه، ولید مصداق بود برای منطوق آیه نبأ، الفاسق إن جاء بالنبأ فتبینوا عنه این منطبق است بر ولید. بله اگر ولید عادل هم بود فرضا، باز بخاطر اینکه واحد هست متعدد نیست باز می گفتیم فتبینوا عنه، اما خبر ولید از ارتداد بنی المصطلق مهم این است که از منطوق آیه تخصیص نخورده است. الولید فاسق ویجب التبین عن نبأه. اگر می گفتند که آقا لو فرضنا أنّ الولید تاب و صار عادلا هل نقبل خبره فی مورد ارتداد بنی المصطلق؟ باز ممکن هست که مولا بفرماید که لاتقبلوا خبره الا فی فرض التعدد الا اذا انضم الیه عادل آخر. اینکه استهجان ندارد. ولید بن عقبه فاسق بوده، خدای متعال هم می فرماید اگر خبر را فاسق آورد تبین کنید. حالا در مورد إخبار از ارتداد بنی المصطلق که شأن نزول آیه بود اگر ولید فرضا عادل هم بود بخاطر تنها بودن و منفرد بودن باز واجب بود تبین کنیم از خبر او. اینکه موجب استهجان نمی شود در خطاب.

مشکل ما در آیه نبأ چیز دیگری است، والا تا اینجا این مطلب که در بحوث هم هست بسیار مطلب متینی است. اگر واقعا همین مقدار بود که النبأ إن جاء به فاسق فتبینوا عنه، هیچ استهجانی نداشت که در مورد شأن نزول آیه اگر مخبر عادل هم بود ولی منفرد بود متعدد نبود باز وجوب تبین داشت. فقط تخصیص مورد از منطوق مستهجن است.

اما مشکل در آیه تعلیل است، أن تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. مورد در آیه ذکر شده است، اگر شأن نزول در آیه ذکر نمی شد، مشکلی نداشت قاعده عامه ای فرموده است، اما اگر شأن نزول در ضمن آیه ذکر بشود، کأنه اینجور فرموده: النبأ عن ارتداد قوم إن جاء به فاسق فتبینوا عنه، موضوع می شود نبأ عن الارتداد. آنوقت می فرماید اگر فاسق آن را آورد تبین کنید. در حالی که اگر عادل هم آن را بیاورد باید تبین کنیم. خب این مستهجن است دیگر. قطع نظر از اشکال مرحوم شیخ اعظم که فرمود تقیید می زنیم مفهوم را، نه اینکه تخصیص بزنیم. در مورد شأن نزول آیه خبر عادل وجوب تبین ندارد ولکن بشرط التعدد، چون موضوع خبر عادل واحد که نیست. ولی اگر فرض می کردیم موضوع خبر عادل واحد بود، اینکه در بحوث هم فرموده اند که خروج مورد از مفهوم مشکل ندارد که در مورد إخبار از ار تداد بنی المصطلق اگر ولید عادل هم بود قولش مسموع نبود، اینکه این استهجانی ندارد این در صورتی درست بود که در خود آیه موضوع خبر از ارتداد نباشد. در حالی که ظاهر آیه این است که موضوع خبر از ارتداد است، چون می گوید أن تصیبوا قوما یعنی أن تقاتلوا قوما بجهالة. اصلا موضوع خبری است که موجب جنگ با یک قومی می شود. کأنه آیه این است که: إذا جاءکم خبر عما یوجب قتال قوم فإن کان الجائی به فاسقا فتبینوا عنه، اصلا موضوع دیگر می شود خبر از آنچه که مورد قتال است یعنی خبر از ارتداد. آن چیزی که استهجان ندارد این است که مورد در خطاب کلی ذکر نشود، فقط مورد نزول است مورد سؤال است، هل یجب اکرام زید العالم، در جواب مولا بفرماید: العالم إن کان عادلا فأکرمه. این استهجانی ندارد که زید اگر هم عادل نبود ولی بخاطر هاشمی بودن وجوب اکرام داشت. اما وقتی در خود جواب مولا ذکر می شود مورد، کما اینکه در آیه مورد ذکر شده است أن تصیبوا قوما بجهالة یعنی لئلا تقاتلوا قوما بغیر علم، خب این مورد ذکر شد در آیه که موضوع خبر است از ارتداد یک قوم یا از چیزی که موجب قتال با آنها می شود. النبأ عما یوجب قتال قوم کالنبأ عن ارتدادهم می گوید إن جاء به فاسق فتبینوا عنه، اگر بنا باشد نبأ از ارتداد یک قوم که در خود آیه موضوع قرار گرفته برای قضیه شرطیه، اگر بنا باشد نبأ از ارتداد یک قوم اگر مخبر واحد باشد چه فاسق باشد چه عادل فرقی نکند وجوب تبین داشته باشد، خب حرف متینی است که استهجان لازم می آید.

سؤال وجواب: اگر کسی سؤال می کرد که اخبرنا ولید بارتداد بنی المصطلق، مولا در جواب می گفت إن جاءکم فاسق بالنبأ فتبینوا عنه، این هیچ استهجان ندارد، چون در جواب مولا موضوع خبر خاصی نبوده است بلکه مطلق خبر بوده است. اما اگر در کلام خود مولا خصوصیات نبأ فرض بشود، خبر از ارتداد، أن تصیبوا قوما بجهالة خبر از چیزی که موجب جنگ است با یک قوم، خبری که مربوط است به امور جنگ، که خبر می دهد از ارتداد این قوم که موجب قتال است با آن قوم، خب این خبر را موضوع قرار داده در آیه، فرموده إن جاء به فاسق فتبینوا عنه، خب بعد بگوئیم إن جاء به عادل أیضا فتبینوا عنه، می پرسیم پس چرا گفتید إن جاء به فاسق فتبینوا عنه؟ موضوع هم که نبأ عن الارتداد است نه مطلق نبأ به قرینه أن تصیبوا قوما بجهالة.

ولذا این توجیه که در بحوث ذکر شده است درست نیست ومهم توجیه مرحوم شیخ اعظم هست.

سؤال وجواب: من می گویم موضوع در آیه مطلق نبأ نیست به قرینه أن تصیبوا قوما بجهالة، بلکه نبأ عن ارتداد قوم هست، اگر أن تصیبوا قوما بجهالة نبود موضوع در آیه مطلق نبأ بود، شأن نزول موجب تخصیص در خطاب نمی شود، مورد مقید دلیل وارد نیست، آنوقت فرمایش بحوث فرمایش متینی بود که خروج مورد از منطوق یک خطاب مستهجن است نه از مفهوم آن، به شرط اینکه خطاب متضمن بیان آن مورد نباشد، و موضوع خطاب آن مورد خاص نباشد. و الا اگر موضوع بشود آن مورد خاص، النبأ عن الارتداد بشود موضوع برای این قضیه شرطیه که یجب التبین عنه إن کان المخبر به فاسقا، خب اگر مفهوم داشته باشد که النبأ عن الارتداد إن لم یکن المخبر به فاسقا فلایجب التبین عنه ما بخواهیم این مورد را تخصیص بزنیم استهجان لازم می آید.

فقط باید ما همان فرمایش مرحوم شیخ را بگوئیم، که ما اطلاق مفهوم را در مورد شأن نزول آیه حفظ می کنیم منتهی تقیید حکمی می زنیم، می گوئیم إن اخبر عادل بارتداد قوم فلایجب التبین عنه بشرط أن ینضم الیه خبر عادل آخر.

سؤال وجواب: أن تصیبوا قوما بجهالة درست است که این تعلیل هست، اما این یک مثال عرفی است که مورد آیه را ذکر کرده، مورد آیه قتال با بنی المصطلق بود، اما اگر یک فاسقی خبر آورد از یک امری که موجب قتال نیست، فاسقی آمد گفت زید دروغ گفته است زید نماز را نخوانده است، باز هم متفاهم عرفی از آیه این است که تبین کنید، اصابت قوم بحهالة بخاطر مورد آیه ذکر شده است، والا متفاهم عرفی این است که مبادا به محذور مخالفت واقع بیفتید بدون علم بعد پشیمان بشوید.

ولی عرض ما این است که در همین مقدار که آمد مطرح کرد در خود آیه شأن نزول آیه را با این أن تصیبوا قوما بجهالة، یعنی چی أن تقاتلوا قوما بغیر علم؟ معلوم می شود این خبر خبری بود که اگر راست بود می رفتیم با این قوم می جنگیدیم.

بله ممکن است شما این اشکال را مطرح کنید بگوئید یک اشکال جدیدی بر مفهوم آیه پیدا شد و آن این است که أن تصیبوا قوما بجهالة این در مورد إخبار عن الارتداد است، در مورد إخبار از ارتداد گفته إن جاءکم فاسق بنأ فتبینوا. خب ما در این مورد فرض این است که مدلول مطابقی را قید زدیم، گفتیم این مخبر اگر عادل هم بود ولی واحد بود باز واجب است تبین. مدلول مطابقی آیه نبأ اگر بشود خصوص خبر از ارتداد یک قوم، ما باید نسبت به بقیه خبرها به دلالت التزامیه و الغاء خصوصیت عرفیه تمسک کنیم. والا موضوع می شود نبأ عن الارتداد. آنوقت اشکال این می شود که مدلول مطابقی در آیه می شود نبأ عن الارتداد.

وقتی نبأ عن الارتداد شد مدلول مطابقی آیه نبأ، در این مورد فرموده اند که اگر فاسق خبر داد تبین کنید. مفهومش چی بود؟ مفهومش این بود که اگر آورنده خبر فاسق نبود تبین لازم نیست. ما اگر بودیم و این آیه و اطلاق مفهوم این آیه، می گفتیم شخص عادل اگر یک نفر هم بود خبر از ارتداد می داد می پذیریم. ولی ضرورت فقه و روایات است که خبر از ارتداد با شهادت عدل واحد ثابت نمی شود. مدلول مطابقی قید خورد، حجیت خبر عادل از ارتداد مشروط شد به تعدد مخبر عادل و شهادت عدلین. آنوقت گفته می شود که مدلول التزامی اش که می خواهد الغاء خصویت بکند از این مورد به سائر موارد، بیش از این نخواهد بود که در سائر موارد هم دو تا عادل اگر خبر بدهند قولشان مسموع است، چون در ارتداد خبر دو تا عادل مسموع بود حالا در بقیه موارد به طریق اولی مسموع است.

اما اینکه در بقیه موارد بیائیم بگوئیم یک عادل هم خبر داد مسموع است، مورد آیه یعنی موضوع در آیه که شامل غیر خبر از ارتداد نبود. مورد و موضوعی که در آیه هست خبر از ارتداد بود، و این مدلول مطابقی که مورد و موضوع خود آیه است، راجع به حجیت خبر عادل در مورد آن تقیید خورد، تقیید خورد به تعدد عادلی که خبر می دهد. این مدلول مطابقی وقتی تقیید خورد آنوقت الغاء خصوصیت یعنی تمسک به دلالت التزامیه می شود که بین این مورد و بقیه موارد فرقی نیست، اگر اینجا خبر عادل حجت باشد جاهای دیگر هم حجت است. بعد از اینکه دلالت مطابقیه تقیید خورد واطلاق او از حجیت افتاد دیگر دلالت التزامیه هم در حجیت تابع دلالت مطابقیه است. اگر کسی گفت که هل یجب اکرام زید، اما در جواب فرمود نعم یجب اکرامه، بعد ما قید زدیم وجوب اکرام زید را به آن فرضی که زید مثلا راکب هست، شما اگر خواستید الغاء خصوصیت بکنید بگوئید بین زید و عمرو چه فرقی است؟ حرفی نداریم فرقی نیست، ولی در مورد عمرو هم بیش از وجوب اکرام علی تقدیر کونه راکبا نمی توانید بگوئید. چون جوابی که امام داد از وجوب اکرام زید که یجب اکرامه، این مدلول مطابقی به دلیل منفصل تقیید خورد بما إذا کان زید راکبا. آنوقت الغاء خصوصیت از زید به دیگران هم در همین محدوده باید باشد نه بیشتر.

پس برای آیه نبأ آخرش دومرتبه یک مشکل جدیدی به وجود آمد، وآن این است که با این عرض که ما داشتیم أن تصیبوا قوما بجهالة در خود آیه ذکر شده است، پس در خود آیه نبأ عما یوجب قتال قوم مطرح شده است. مفهوم این است که خبر عادل در اینجا حجت است، ولی این مفهوم قطعا قید خورده است به تعدد شهادت عدلین، باید دو تا عادل شهادت بدهند. این مدلول مطابقی در مفهوم وقتی قید خورد در مورد خود آیه که خبر از ارتداد قوم هست آنوقت دیگر الغاء خصوصیت به حجیت خبر عادل در بقیه موارد اگر بخواهیم بکنیم باید این شرطی را که ثابت شد در این مورد خبر از ارتداد وهو تعدد شهادة عدلین در جاهای دیگر حفظ کنیم.

واین هم یک اشکالی می شود در استفاده از این آیه شریفه بر حجیت خبر عادل مطلقا.

آخرین نکته ای که اینجا عرض می کنم این است که آقایانی که بحث می کنند از حجیت خبر ثقه، می گویند ثقه ولو فاسق باشد، ولی متحرز از کذب است. مثل سکونی، به قول مرحوم علامه حلی أیّ فسق اعظم من ترک ولایة اهل البیت علیهم السلام، فاسق است، اما گفته می شود که متفاهم عرفی از آیه نبأ که می گوید فاسق یعنی من لایجتنب عن الکذب و القول بغیر علم، والا حالا یک شخصی فاسق است از این باب که با زنش دعوا می کند وبداخلاقی می کند به نحوی که از حدود شرعی خارج می شود ولی در حرف زدنش خیلی ثقه است. خب از آیه استفاده نمی شود که راجع به او هم رجوع به تبین باید بشود. چون مناسبت حکم و موضوع در آیه این است که فاسق را که می گویند برای این می گویند که لایتحرز عن الکذب.

این هم در این رابطه

یقع الکلام فی حجیة اخبار مع الواسطه، که آیا این آیه نبأ یا سائر ادله حجیت خبر واحد می تواند خبر مع الواسطه را شامل بشود اخبرنا علی بن ابراهیم عن ابیه عن حریز عن زراره عن ابی عبدالله علیه السلام یا نمی تواند.

انشاءالله روز یکشنبه بعد از عید غدیر والحمدلله رب العالمین.